

بنام خداوند جان و خرد



کزین برترا ندیشه بر نگذرد

پیام به آتش افروزان بیرونی

جنگ در افغانستان

بگذار آشنا

فریاد سردهم!

از درد ورنج مردم در بند اشک و خون

کوسالهای سال

درگیر مانده و بهر نجات خویش

گم کرده راه، و هیچ به منزل نمی رسند

اما تو هم وطن

کز سالهای دور، وزمانهای بس قدیم

از ما بریده ای

پیوند خون وصله ارحام خویش را

با غیر بسته یی

دیری است آشنا، که تو از ما جدا شدی

بر درد ورنج ما، همه نا آشنا شدی

آیا تو دیده ای؟

آیا شنیده یی که بر سر ما و قبیله ات

از دست دشمنان سرخ وطن هم چسان گذشت؟

در آن زمان که ناله شان، ز آسمان گذشت؟

مادر بداغ دختر، و شوهر بداغ زن

زن در فراغ شوهر و هر دو به داغ طفل

سی سال و اندیش

با سیل اشک و خون پیایی، روان گذشت؟

تو کودتای ثور!

با عاملان وحشی درنده خوی آن

هرگز ندیده ای!

آن حزب اجنبی

با داس تیز روس

آن کشتزار عمر همه مردم وطن

یکجا درو نمود

وز کشته پشته های عزیزان این دیار

خرمن نموده بود

وانگاره بزیر سم ستوران سرخ روس

خرد و خمیر کرده لگد مال کرده بود

آنها چنان به چکش روسی و حزب آن

بر فرق و روی و صورت مردم نواختند

بر کوره های دشت پولیگون کابلش

اجساد پاک ملت افغان گداختند

در آخرین زمان

بعد از گذشت یک دهه و نصف و بیش از آن

آن پیشوای حزب

با شرم و عذر و خجالت و درماندگی سخن

از بهر عفو و بخشش ملت عیان نمود
وز کار خویش و حزب به ملت بیان نمود:
«ما وعده های خانه و مسکن بداده ایم»!
«نان و لباس خوب بهر تن بداده ایم»!
اما دریغ و وای!
«بر جای نان، گلوله به مردم حواله شد»
«درگورهای دسته جمعی، هم به خانه شد»
«قدرت نداشتیم، که لباسی به تن کنیم»
«جز آن لباس خلق، که او را کفن کنیم»
تا عمرکودتای پلشت سیاه ثور
طومار ننگ آن
بر چیده شد ز کشور، از آغاز و آخرین
پایان رسید ظلم، و به تاریخ شد قرین

آن دودمان حزب
بر چیده شد ز ملک
خلقی ضد خلق
با مهر ننگ و خجالت و درماندگی و شرم
اندر جبین سود
او، رانده شد ز خلق
باب نوین بروی مردم بیچاره باز شد
آهنگ دلتوازی رهایی مملکت
از دست ظلم خلقی روسی صفت چنان
بر هر طرف بکشور ما تازه ساز شد
خلق خدا به فصل دگر شادمان شدند
خواستار صلح و امنیت جاودان شدند

ای وای صد دریغ!
فصل دگر زرنج و مرارت فرا رسید
رویای خواب ملت ما بعد سالها
تعبیر عکس شد
آن هم به خواست غیر
آغاز جنگ بود
امانه آن جهاد
کوبهر نام پاک خدا بود آن زمان
بهر دفاع ز کشور ما بود آن زمان
افسوس صد هزار
این جنگ را هدف
در پشت پرده بود
آنها که حقد و کینه و بغض درون شان
بر دین و رهروان سرافراز این وطن
از پیش، بیش بود
از بهر انتقام به کمین برنشسته بود
با طرح جنگ تازه همین برنشسته بود
از آن زمان به بعد
طرح و پلان بشکل تیاتر و درامه ها
با پرده های مختلف، هر سناریو
اجرا همی شده دنبال میشود
اندر میانه، ملت غمیده ای وطن
پایمال میشود

سریال را ببین
این قصه ای که ، غصه در آن موج میزند
قلب حزین مردم ما پر زخون شده
هر روز و ماه سال
تکرار میشود
تکرار میشود و به پایان نمی رسد

هان ! ای ملت صبور
بیدار شو خواب
بر خون و جا یگاه تو ، هر جا تجارت است
در هر معامله ، که بنا م تو میشود
سهم تو در میان فقط بس خسارت است
هان ! ای مردم شریف !
هشدار بعد ازین
سریال بس طویل
با هر نمایش
با پشت صحنه های که از دید غایب است
نتوان امید داشت بزودی تمام شود

پس ای برادرم !
ای خواهر عقیف
باید به هم رسید
آغوش گرم مردم خود را رها مکن
از بهر خواست غیر
هم مردمان و کشور خود را تبا نه مکن
تو بوده ای چو من
من بوده ام چو تو
باید که ما بشویم ، تا که ماه شویم
از بهر ملک و کشور خود روشنا شویم
ای یار هم سفر
تنها مکن گذر
این راه پر خطر
هشدار و گن حذر
بر هر طرف عدوی ، پراز کین نشسته است
با صد هزار فتنه و تفتین نشسته است
ای دوستان من
ای مردم شریف
ای آن کسان که بهر خدا سالهای سال
بر آستان حضرت حق سجده کرده اید
یکجا شوید هان !
بر خوار چشم دشمن بدخواه روزگار
یکجا شوید و بهر خدا آشتی کنید
بر حال زار مردم افسرده ای و وطن
«از بهر ما نه ، بهر خدا آشتی کنید» (1)

این خانه خانه ات
این ملک ملک تو است
مگذار دیگران به تو فرمان همی برند
مگذار آن کسیکه به قساوت همی کشد
فرزند سرزمین وطن را بنا م تو

مگذار آنکسی که به تخریب مدرسه
بر خواهر و برادر تو ظلم میکند .
مگذار آنکسی که ، برای صلاح غیر
دنیا و آخرت همه بر باد میدهد
مگذار تا که دشمن بد خواه و بد کنشت
بر آنچه مدعا به کند هم صدا شوی
از دام غیر و لشکر بیگانه ای عدو
خود را رها بکن
با مردم خودت ، و به آرمان مملکت
باید تو هم صدا شوی

ای دوستان من !
کز درد ورنج هم وطنان دور بوده اید
در اندیارتان
آسایش است و امن
آزادی است و حق بشر هم برابری
وز بهر گریه ها و سگان و گرازها
حقی است هم عیان
بر هیچ کس مجال نباشد که بهر شان
ظلمی کند عیان ، و یا آنکه در نهان
اما تو چشم حق
بگشای هر طرف
با گوش جان شنو
آواز هر طرف
آنها برای منفعت خویش در زمین
بر هر طرف چوسیل تباه کن هجوم برند
امن و رفاه خلق جهان زیر و روکنند
بگشای دیده را و با طراف کن نظر
وان کاخهای سر بفلک ، از غرور و ظلم
وان قصرها که نقشه ای دنیا بدل کنند
وز آن بنای پنج جهت کو به شش جهت
شیپور جنگ و قتل و تباهی و انهدام
در پهنه ای جهان همه ، آژیر میکنند
وز این صدای وحشت و این کوس بد سرشت
در گوش انس و جان ، همه تا ثیر میکند
اما تو ای نظاره گران در بهشت غیر !
کاجار فاه و امن و سلامت همی بود
در ناز و عیش خود
بگشای چشم و گوش
تو خاطر مبارک خود را برای ما
گاهی غمین بدار !
بر یاد رنج و زحمت با با و مادر
بر اشکهای تند برادر و خواهر
بر یاد یوسفان که به چنگال گرگها
افتاده اند و خورده شدند و تباہ شدند
در فکر رابعه و دیگر دختران ده
کواز برای لقمه ای نانی به حسرت اند
اشکی ز چشم ریز
عیش و نشاط و ناز تنعم به هم بزن
بر زخم های خون چکان وطن ببین

با دست لطف اگر، بتوانی مرحم بزن
خوش نگذرد به تو!
آسودگی ورفاه
گر بی خبر ز مردم در بند گشته‌ی بی!
یا ناشنوبه این سخن وپند گشته‌ی ای!
دیربست سالها که از بر ما دور بوده‌ی ای
توسیل بین جنگ بوده، معذور بوده‌ی ای
ای هم وطن بیا
با چشم پاک بین حقیقت بهر طرف
از عینک خودی بنگر ملک خویش را
بر مردم ستم کشیده ورنجور آن دیار
رحمی نما، هدیه مکن زهر نیش را
آن طفلکان و بیوه زنانیکه بهر نان
اندر درون مذبله‌ها پرسه میزنند
وان بیوه‌ها و پیر زنانیکه هر طرف
در روی هر سرک
دستش دراز و نعره کنان گریه سر دهد
وان مردمان که مسکن و ماوای شان خراب
در گوشه و کنار وطن هم به کابلش
بی سر پناه و نان
جان میدهند هنوز
بر هر طرف که می‌نگری کشت و خون روان
گاهی بنام دهشت و گاهی به ضد آن
در نقشه‌ی سیاه و تبا‌نی به همدیگر
هان! میکشند همه
در پکتیا و لوگر و میدان و کابلش
هم غزنه و فراه و ارزگان و زابلش
فاریاب و قندهار و بدخشان و ننگرهار
هلمند و بامیان و سمنگان و هم تخار
نیمروز و بادغیس هرات و مزار آن
بغلان و جوزجان و کنر هم قطاران
پنجشیر و پکتیکا و شیرغان و بلخ آن
پروان و غور و وردک و کاپیسا و همان
ابنای این وطن همه بر باد میشوند
هم دشمنان کشورمان شاد میشوند

بس کن خدای را!
فریاد سر بده!
بر کاخ‌های ظلم و بر عاملین جنگ
بر تشنگان خون
بر آنکسان که کشتن انسان بیگناه
ویرانی و تبا‌هی هر ملک و سرزمین
از بهر نفت و پول
امر روا بود
فریاد سر بده
این جنگ بس کنید!
کشتار بس کنید!
دیگر برای سلطه‌ی نفتی و انحصار
تاکی به اهل روی زمین این جفا کنید؟
خلق خدا تبا نکرده و شرم و حیا کنید!

بگشای چشم را !
بر هر طرف ببین
بر هر کجا که نفت بود این بلا ی جنگ
آید بصوب آن که در آرد و را به چنگ
باید به هوش بود !
از عقل و از خرد
امداد جست و به علت توان رسید
معلول را ندیده به علت چسان رسید؟

این جنگ های لعنتی ، و هر سنا ریو
بر نفع دیگران
در هر کجا روان
ما را چه داده است ؟
جز درد و رنج و نکبت و آوارگی و غم
جز تیره گی روز ، و پریشانی و آلم
اما درین میان
بیگانگان ز کشور ما سود برده اند
دار و ندار ما همه را بود برده اند
زیرا که گفته اند :
مردان روزگار :
« هر کس برای مقصد خود دلبری کند » (2)
ای هم وطن بیا !
بشنوز من سخن
بهتر هم این بود
ما هم برای مقصد خود دلبری کنیم
با اتحاد خویش به همگان برا بری کنیم

ای وای مان که غیر!
بر ما و فکر ما ، و همه کار و بار ما
او حاکم است و حکم براند به میل خویش
ای وای صد دریغ !
ما اختیار خویشتن از خویش برده ایم
ما زنده ایم گر چه ، که از پیش مرده ایم
ای هم وطن بیا !
بهر خدا ببین
هر تشنه خون ، به هیچ کسی غمگسار نیست
مشتاق صلح و امن مسکان و دیار نیست
در امر صلح بهر وطن ، هم صدا « عزیز »
بر قطع جنگ ز کل جهان ، هم نوا « عزیز »

پایان

محمد عزیز (عزیزی) - لندن
شنبه 22 صفر 1431 هجری قمری
ساعت: 22:55-06-02-2010

یا داشتهها :

1- مصرع برگرفته شده از شعر معروف مهدی سهیلی

2- ضرب المثلی معروف وطن ما